

مقدمه

قرآن کتاب تاریخی نیست، اما به وضوح، گزارش‌هایی تاریخی از عصر نزول و پیش از آن آورده است. گزارش‌های قرآن از عصر نزول نوعی از تاریخ معاصر است، حتی می‌توان ادعا کرد این گزارش‌ها نزدیک‌ترین گزارش‌های موجود به دوره حیات نبی اکرم ﷺ است که در دسترس انسان معاصر قرار دارد. از سوی دیگر، روشن است که برای ارائه تحلیل و تبیین صحیح از حوادث و رویدادهای یک دوره، آگاهی از گرایش‌های سیاسی، فکری، و عملکرد و انگیزه‌های مردم آن دوره ضروری است. با عنایت به دو نکته اخیر و با مراجعه به آیات قرآنی، روشن می‌گردد که قرآن مبادرت به طبقه‌بندی مردم زمانه نزول در دوره‌های گوناگون زمانی مبادرت ورزیده و برای این امر، از برخی معیارها استفاده کرده است. در این پژوهش، سعی شده است علاوه بر بررسی گونه‌شناسی قرآن از مردم در سه مقطع زمانی غزوه بدر، احد و تبوک، معیارهای گوناگونی که از سوی قرآن برای این امر مدنظر قرار گرفته است ملاحظه گردد. اهمیت دستیابی به گونه‌شناسی قرآنی بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا طبقه‌بندی مذکور از سوی خداوند تبارک و تعالی ارائه می‌شود که در گزارشش از حوادث و رویدادها و تحلیل آنها هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد و هیچ بُعدی از حادثه از او پنهان نبوده است: «فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ» (اعراف: ۷).

درباره موضوع این نوشتار، پژوهشی مستقل یافت نشد، اما تفاسیر از منابعی هستند که در بحث از آیات ذی‌ربط، به موضوع اشاره اجمالی دارند؛ اما به شکل مبسوط در مکتوبات به آنها پرداخته نشده است. برای مثال، طبری در تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن، (ج ۶) نظریه خود را درباره مقطع تبوک ارائه کرده است. نیری بروجردی در کتاب اسلام‌شناسی تاریخی (ج ۱) نظریه خود را درباره مقطع احد بیان کرده است. مقاله «جریان‌شناسی سیاسی دولت نبوی» از حمیدرضا فغفور مغربی به گروه‌بندی عصر نبوی و پس از آن پرداخته است؛ اما این مقاله درصدد نبوده است تا از منظر قرآن، این جریان‌شناسی را انجام دهد یا مقاطع گوناگون تاریخی آن را پیگیری کند. «جریان‌شناسی سیاسی دولت نبوی» از سیدناذر علوی نیز مشابه مقاله پیشین، درصدد دو امر مزبور نبوده است. وی در این مقاله، جریان کفار و مشرکان یهود و منافقان را مطرح نظر قرار داده است. هدف اصلی مقالات یادشده جریان‌شناسی و نه گونه‌شناسی عصر نبوی بوده است. هر دو مقاله در کتاب سیره سیاسی پیامبر اعظم، چاپ پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی آمده است.

گونه‌شناسی مردم عصر نبوی از بدر تا تبوک از منظر قرآن

mkia1988@gmail.com

محمدحسین دانش‌کجا / استادیار دانشگاه معارف اسلامی

دریافت: ۱۳۹۴/۰۷/۲۲ - پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۱۸

چکیده

شناخت مردم هر عصر و گرایش‌های فکری و سیاسی آنان از ضرورت‌های شناخت ماهیت حوادث و تحلیل صحیح رویدادهاست. در این میان، قرآن نیز مردم زمانه نزول را به دفعات طبقه‌بندی کرده است. دستیابی به این طبقه‌بندی و معیارهای آن از غزوه بدر تا غزوه تبوک هدف این پژوهش است. مسئله اصلی این است که از منظر قرآن، مردم در عصر نبوی در بازه زمانی مذکور، در چه گروه‌هایی جای گرفته‌اند؟ به نظر می‌رسد با گسترش اسلام از بدر تا تبوک، گونه‌های مردم در سه گروه کلی مسلمان، کافر و منافق طبقه‌بندی شده‌اند و آنچه تغییر کرده زیرمجموعه‌های این گروه‌هاست. در این پژوهش به تناسب، از روش «تاریخی تحلیلی و تفسیری» استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: بدر، احد، تبوک، گونه‌شناسی مردم، قرآن.

گونه‌های مردم در غزوه بدر

گفته شده است: قرآن در سوره‌های گوناگونی به گزارش از واقعه بدر پرداخته، اما فقط سوره انفال است که بیشتر آیاتش به این حادثه اشاره دارد (دانش‌کیا، ۱۳۹۳، ص ۷۶).

آیات متعددی (۲-۴ و ۷۲-۷۵ و ۲۵ و ۴۹-۵۰) از این سوره به گروه‌بندی‌های موجود در بدر اشاره دارد. در ادامه، به تفصیل ذکر می‌شود. در مجموع، ملاحظه خواهد شد که از منظر قرآن، گروه‌های ذیل در این مقطع تاریخی حضور داشتند و برخی از اعضای گروهی که بعداً مؤمنان ستم‌کار را تشکیل دادند، در این دوره زندگی می‌کردند:

جدول ۱. گروه‌های حاضر در غزوه بدر

غزوه بدر	مؤمنان واقعی	مهاجرانی که با جان و مال در راه خدا مجاهدت کردند.
		کسانی که به گروه اول پناه دادند و آنان را یاری کردند (انصار).
مؤمنان غیر واقعی		کسانی که بعداً ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در کنار گروه اول و دوم مجاهدت کردند.
		کسانی که ایمان آوردند، ولی مهاجرت نکردند.
منافقان		مؤمنان ستم‌کار
		منافقان معمولی
		حرفه‌ای (و الذین فی قلوبهم مرض)
کافران		

قرآن ابتدا به گروه‌بندی مردم زمانه با معیار اعتقادات (ایمان و کفر) پرداخته است. هرچند هدف اولیه آیات مشخص ساختن روابط بین مؤمنان با یکدیگر و با دیگران است، اما می‌توان از آن به گروه‌های موجود در آن مقطع تاریخی پی برد.

در آیات سوره انفال، دو گروه عمده معرفی شده‌اند: مؤمنان و کافران: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يَهَاجِرُوا وَ إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَ أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (انفال: ۷۲-۷۵). سپس در همین آیات، مؤمنان بر اساس معیارهای گوناگون (هجرت و اعتقاد)، به گروه‌هایی تقسیم شده‌اند:

الف. بر اساس معیار هجرت (رفتار): شامل:

- مهاجرانی که با جان و مال در راه خدا مجاهدت کردند.

- کسانی که به گروه اول پناه دادند و یاری کردند. (انصار)

- کسانی که ایمان آوردند، ولی مهاجرت نکردند.

- کسانی که بعداً ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در کنار گروه اول و دوم مجاهدت کردند.

ب. بر حسب مراتب ایمانی (اعتقاد): از این نظر، مؤمنان خود دو گروه بودند: گروهی مؤمن واقعی

و گروهی غیر آنها. از میان چهار گروه مزبور، گروه اول و دوم و چهارم، مؤمن واقعی تلقی شده‌اند

(انفال: ۷۴-۷۵). تقسیم‌بندی مؤمنان به واقعی و غیر آن در آیات ابتدایی سوره انفال قابل مشاهده است.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» (انفال: ۲-۴).

قرآن در ادامه، معیار تشخیص مؤمنان واقعی را نیز ارائه کرده است؛ معیارهایی که می‌تواند در

ارزیابی اصحاب استفاده شود؛ از جمله:

نمونه اول. گذشت از مال دنیا از نشانه‌های مؤمن واقعی: گفته شده است: در مقطع غزوه بدر،

مؤمنان دو دسته بودند: گروهی که برای آنان اطاعت از خدا و رسول او در حکم صادر شده درباره

غنایم سخت بود؛ و گروهی که چنین نبودند و مؤمنان واقعی خوانده شدند و دارای خصلت‌های

پنج‌گانه اخیرالذکر بودند. (اقامه نماز، انفاق، خداترسی، توکل، و افزایش ایمان با تلاوت آیات

الهی، اطاعت‌پذیری از خدا و رسولش را در انسان افزایش داده، او را متصف به‌عنوان مؤمن واقعی

می‌کند). در ادامه، می‌فرماید: اگر به خدا و به آنچه بر بنده‌مان نازل کرده‌ایم (قرآن) ایمان آورده‌اید

خمس آن را بدهید: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ

وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفَٰقَىٰ الْجَمْعَانِ وَ

اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (انفال: ۴۱). به عبارت دیگر، فقط ایمان می‌تواند انگیزه لازم را برای

اطاعت از خدا و رسول و گذشتن از مال دنیا فراهم سازد. پس گذشتن از مال برای خدا، از

معیارهای اطاعت و مؤمن واقعی است. از این رو، اگر افرادی در تاریخ مشاهده شدند که به این امر

الهی قیام نکردند ایمان آنها مورد تردید جدی قرار خواهد گرفت. و اقلدی به اختلاف مسلمانان در

تقسیم غنایم اشاره می‌کند. وی از قول عکرمه می‌گوید: مردم درباره کیفیت تقسیم غنایم بدر،

اختلاف کردند. پیامبر ﷺ دستور دادند تا همه غنایم را به بیت‌المال برگردانند و همه برگردانده شد. شجاعان می‌پنداشتند که رسول خدا ﷺ غنایم را به آنها اختصاص خواهد داد، بدون اینکه به ناتوانان چیزی داده شود. ولی پیامبر ﷺ دستور فرمودند که غنایم به طور مساوی میان آنها تقسیم شود. سعد گفت: ای رسول خدا، آیا سوارکاری که قوم را حمایت کرده است باید با ضعیف و ناتوان مساوی باشد؟ پیامبر ﷺ فرمودند: مادرت بر تو بگریه! مگر شما فقط به واسطه ضعف‌هایتان یاری نشدید؟ (واقعی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۹۹). دیگران نیز بدون ذکر اسامی اختلاف‌کنندگان این موضوع را ذکر کرده‌اند (ابن‌هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۷۹؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۴۵۷).

نمونه دوم. همراهی نکردن برای نبرد با طیب‌خاطر به همراه پیامبر؛ نشانه‌ای بر نبود ایمان واقعی: خروج پیامبر از خانه‌اش برای حرکت به سوی کاروان دشمن و رویارویی با مشرکان برای گروهی سخت آمد. قرآن از این مردم با عنوان «گروهی از مؤمنان» یاد کرده است؛ گروهی که جزو مؤمنان بودند، نه منافقان، هرچند فاقد برخی از ویژگی‌های پنج‌گانه مذکور در آیات مربوط به مؤمن واقعی بودند. «وَإِنْ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ» (انفال: ۵). عجیب اینکه با وجود تصریح آیه، برخی از محققان این دسته را در گروه مؤمنان جای نمی‌دهند (نیری بروجردی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵۷). البته وی می‌پذیرد که مؤمنان دو دسته بودند: مؤمنان واقعی و مومنان عادی؛ ولی آیه مشخصه مؤمنان عادی بر نمی‌شمارد، بلکه مشخصه منافقان را ذکر می‌کند (همان، ص ۱۷۷). از حالت روانی آنان، که قرآن برای ما ترسیم کرده است، نمایان می‌گردد که کار این گروه به ابراز کراهت ختم نشد، بلکه به مجادله با پیامبر پرداختند. آنان مخالف خروج و رویارویی با مشرکان بودند: «حالت آنان مانند آن بود که به سوی مرگ کشانده می‌شوند، درحالی‌که تنها نظاره‌گر هستند و از خود هیچ مقاومتی نشان نمی‌دهند و دست و پای نمی‌زنند» (انفال: ۶)، کنایه از اینکه سایه ترس چنان بر آنان چیره شده بود که قدرت مقاومت را از ایشان سلب کرده بود و در برابر جلادان خود (مشرکان) حاضر به دفاع نبودند.

برخی حتی نزول آیه ۷۷ سوره نساء «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ كُنَّا أَحْرَتًا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ لَقُلْنَا مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَكُنَّا تُظَلَّمُونَ فَبِئْسًا» را مربوط به این مقطع می‌دانند و اظهار می‌دارند: عده‌ای از مسلمانان در مکه از پیامبر می‌خواستند اجازه قتال با مشرکان را صادر فرماید؛ اما چنین نمی‌شد تا آنکه فرمان آمد به سوی بدر حرکت کنند و این بر آنها دشوار آمد و این آیه نازل شد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۱۹؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۸۴).

توضیح آنکه سیوطی فقط اشاره کرده است آیه درباره چه کسانی و چرا نازل شد؛ اما تصریحی ندارد که پیش از بدر نازل شده و فقط گفته است: «وقتی دستور قتال صادر شد... در آیه، علت دشوار آمدن، ترس از دشمن ذکر شده است. از آیات مربوط می‌توان چنین برداشت کرد که فقدان ویژگی‌های پنج‌گانه موجب پدیداری گروه مؤمنان غیرواقعی است. به عبارت دیگر، کاستی‌های یادشده موجب شد در برابر فرمان‌ها و تصمیم‌های پیامبر از خود واکنش منفی و مقابله‌ای نشان دهند، بعکس مؤمنان واقعی، که در برابر فرمان‌های پیامبر تابع محض بودند و چون و چرا نمی‌کردند. مورخان اشخاص متقاضی عملیات علیه مشرکان در مکه را ذکر می‌کنند (عاملی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۲۷۱). ایشان به استناد منابع، عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد و قدامه بن مظعون را ذکر کرده‌اند؛ اما اینکه مقداد جزو کسانی باشد که در مدینه از جنگ هراس داشته را رد می‌کنند. واقعی در کتاب خود، گزارش‌هایی درباره گفت‌وگوهای حاکی از مخالفت اصحاب با پیامبر در نبرد با مشرکان ذکر کرده است. هرچند این گزارش‌ها جهت‌دار است، اما می‌توان مخالفان همراهی با پیامبر را شناسایی کرد (واقعی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۸). در این گزارش آمده است که ابوبکر برخاست و نیکو سخن گفت و عمر نیز برخاست و گفت: «ای رسول خدا، به خدا قسم! این قریش است و از آن‌گاه که عزیز شده، هیچ‌گاه خوار نشده است، و به خدا! از هنگامی که کافر شده، ایمان نیاورده است، و به خدا! هرگز عزتش را از دست نمی‌دهد و با شدت خواهد جنگید. تو هم باید درخور آن و با کمال ساز و برگ، جنگ کنی». واقعی سپس گفتار مقداد و انصار را ذکر می‌کند. وی جملات ابوبکر را نقل نمی‌کند، هرچند از آن‌رو که واقعی درباره عمر نیز می‌گوید «فقام و احسن» و بعد جملات اخیر را می‌آورد، می‌توان حدس زد که وی نیز مشابه عمر سخن گفته است.

در تفسیر قمی آمده است که ابوبکر در مخالفت با پیامبر سخن گفت: «اللَّهُ إِنَّهَا قُرَيْشٌ وَ خِيَلُوهَا مَا أَمَنَتْ مُنْذُ كَفَرَتْ وَ لَا ذَلَّتْ مُنْذُ عَزَّتْ، وَ لَمْ تَخْرُجْ عَلَيَّ هَيْئَةَ الْحَرْبِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَهُ: اجْلِسْ فَجَلَسَ» (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۵۸).

در روایات منقول در برخی منابع آمده است که در پی سخنان این دو، پیامبر از آنها روی برگردانید: «فاعرض عنه» (نیشابوری، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۷۰؛ ابن‌کثیر، ۱۳۹۶ق، ج ۲، ص ۳۹۵). در یکی از چند روایت درباره این جریان آمده است که پیامبر از سخنان مخالفان این دو استقبال کردند: «فسر رسول الله بقول سعد و نشطه» و آن را پذیرفتند و فرمودند: «سبروا علی برکة الله، فإن الله قد وعدنی إحدى الطائفتین».

ادامه آیات حاکی از آن است که اگر نافرمانی از خدا و رسول ادامه یابد مسلمانان به فتنه‌ای کشانده خواهند شد که آنان را در زمره «مؤمنان ستم‌کار» قرار خواهد داد: «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَأْتِيَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (انفال: ۲۵). البته این امر در زمان رسول خدا ﷺ تحقق نیافت. ابن جریر و ابوالشیخ از سلسله‌ی درباره‌ی نزول این آیه آورده‌اند که درباره‌ی اهل بدر نازل شده است که در روز جمل، فتنه به ایشان رسید و با هم به مقاتله پرداختند (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۱۷۷).

علامه طباطبائی در این باره می‌نویسد: باید دانست که فتنه‌های صدر اسلام همه منتهی به اصحاب بدر می‌شود. بنابراین، آیه شریفه تمامی مؤمنان را از فتنه‌ای که بعضی از ایشان به پا می‌کنند زنجار می‌دهد، و این نیست، مگر برای اینکه آثار سوئش دامنگیر همه می‌شود (طباطبائی، بی‌تا، ج ۹، ص ۵۲). گمان این است در روز بدر، آنان هنوز در زمره دو گروه مؤمنان بودند و بعدها و به گاه فتنه، دچار لغزش شدند و در آن روز، عنوان «مؤمن ستم‌کار» بر آنها تطبیق کرد. با توجه به کاستی موجود در ایمان آنها می‌توان آنها را در گروه مؤمنان غیر واقعی جای داد.

منافقان حاضر در بدر

برخی مورخان به وجود منافقان نیز در بدر اشاره کرده‌اند، اما استقرار آنها را در میان لشکر کفر دانسته‌اند (واقعی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۷۲). برخی دیگر مانند طبری و ابن‌هشام اشاره‌ای به منافقان نکرده‌اند. از آیات قرآنی چنین برمی‌آید که دو گروه دیگر هم در صحنه حضور داشتند: گروه منافقان و دیگری گروه «فی قلوبهم مرض»: «إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَوَالَاءُ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (انفال: ۴۹؛ نیری بروجردی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵۴). اما سخن در اینجا است که اگر منافقان در بدر بودند در کدام جبهه حضور داشتند: در جبهه مشرکان یا مؤمنان؟ واقعی طرفدار دیدگاه اول است. وی هفت جوان مسلمان مکی را، که از سوی پدرانشان به جبهه نبرد بدر آورده شدند و با دیدن قلت مسلمانان گفتند: «غَرَّ هَوَالَاءُ دِينُهُمْ». بر آیه ۴۹ منطبق دانسته است، در عین اینکه تصریح می‌کند آنها در شک بودند. به عبارت دیگر، منافقان اهل شک بودند (واقعی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۷۲).

اما این تطبیق صحیح به نظر نمی‌رسد و منطقاً نمی‌تواند این جوانان مسلمان را شامل شود. چرا باید عده‌ای منافق با زور توسط مشرکان به بدر آورده شوند؟ منافق در لشکر کفر چه می‌کند؟ اصولاً جایگاه منافق در لشکر خودی است، و گرنه در لشکر دشمن، منافق چرا باید دورویی پیشه کند؟ آری، این

جوانان را می‌توان از شکاکان شمرد که در حقانیت اسلام در شک بودند و به نبرد آورده شدند و در همان حال کشته شدند و با همین شک از دنیا رفتند. آنان شکاکان غیرمنافق بودند. در قرآن به دوگانه بودن نفاق و شک اشاره شده است: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (نور: ۵۰). از این رو، باید گفت: منافقان در میان مسلمانان جای داشتند و درصد دامن زدن به جنگ روانی بودند؛ زیرا به کسی منافق می‌گویند که اظهار اسلام کند، ولی در باطن مخالف اسلام باشد، و معنا ندارد که چنین کسانی در بین لشکر کفار باشند. پس لاجرم در میان مسلمانان بوده‌اند. روشن است که اگر در لشکر کفر بودند و تظاهر به اسلام می‌کردند آماج هجوم کفار واقع می‌شدند (نیری بروجردی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵۴). اما عمده‌ی مطلب اینجا است که با نفاق درونی در آن روز، که روز سختی بود، اینان در لشکر مسلمانان ماندند و ایستادگی کردند و باید دید عامل این ثبات و ایستادگی چه بوده است (طباطبائی، بی‌تا، ج ۹، ص ۹۹).

مقصود از «فی قلوبهم مرض»

برخی برآنند که مقصود از «فی قلوبهم مرض» گروه ضعیف‌الایمان هستند که نه منافق بودند، نه یهودی و نه مشرک (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۳۷). اما برخی دیگر معتقدند: مقصود منافقان حرفه‌ای هستند. در این صورت، تفاوت دو گروه منافق و منافقان حرفه‌ای به نوع انگیزه آنها در اظهار اسلام و اخفای کفر در نهانشان بازمی‌گردد. گروه اول منافقان معمولی هستند که احتمالاً در مدینه یا اواخر دوره مکه پیدا شدند. اما دسته دوم منافقان حرفه‌ای بودند که هدفشان رسیدن به مقام و موقعیت بود (بقره: ۱۱ و ۱۳-۱۴ و ۱۷؛ منافقون: ۲ و ۷؛ برای توضیح بیشتر درباره‌ی علل اصلی نفاق، رک: نیری بروجردی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۸). به نظر می‌رسد نظریه دوم صائب باشد و ویژگی برجسته آنها همین حرفه‌ای بودن آنان است، هرچند منافاتی ندارد که ضعیف‌الایمان هم باشند. ویژگی‌هایی که قرآن درباره‌ی ایشان مطرح می‌کند با انسان‌های پیچیده و حرفه‌ای سازگاری بیشتری دارد: «می‌گویند به ... ایمان دارند، اما مؤمن نیستند. به خدا خدعه می‌زنند و ... در قلب‌هایشان مرض است. دنبال فسادند، ولی ادعای اصلاح دارند و ... وقتی با مؤمنان ملاقات می‌کنند، می‌گویند: مؤمنیم و وقتی با شیاطینشان خلوت می‌کنند، می‌گویند با آنهایند (بقره: ۸-۱۴).

درباره حضور منافقان پیش از بدر و حتی مکه نیز بین محققان اختلاف نظر وجود دارد. یکی از ریشه‌های اختلاف، آیات سوره عنکبوت است: «وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ» (عنکبوت:

چند دسته تقسیم شد. توضیح اینکه در دوره مکه، اهل کتاب هم حضور داشتند (برداشت از سوره مدثر: آیه ۳۱ که محل بحث نیست).

گونه‌شناسی مردم در غزوه احد

قرآن در آیات ۱۲۱ تا ۱۹۹ سوره آل عمران به گزارش واقعه احد پرداخت (واحدی نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ص ۱۳۶؛ طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۵۴؛ واقدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۱۹)، اما در اینکه کدام آیه به این موضوع اختصاص یافته است اختلافاتی به چشم می‌خورد (دانش کیا، ۱۳۹۳، ص ۱۸۹).

در آیات متعدد، از گروه‌های متفاوتی در برهه زمانی غزوه احد سخن گفته شده است که می‌توان از آن مطالب، عملکرد، تفکر و انگیزه این گروه‌ها را شناسایی کرد. تنوع تقسیم لزوماً به معنای وجود گروه‌های متمایز از هم نیست؛ چه بسا گروهی چند نوع عملکرد داشته باشد، یا چند ممیزه فکری را با هم دارا باشد. آیات متعددی (آل عمران: ۱۴۵، ۱۵۲-۱۵۴، ۱۶۷-۱۶۶ و ۱۷۲) به گروه‌بندی‌های احد اشاره دارد. در ادامه، به تفصیل بررسی می‌شود. در مجموع، چنان‌که ملاحظه می‌شود، از منظر قرآن گروه‌های ذیل در این مقطع تاریخی حضور داشتند:

جدول ۲. گروه‌های حاضر در غزوه احد

غزوه احد	مؤمنان	راستین (شاکران و...)
	منافقان	فراریان تواب
		فراریان غیر تواب
		خرده‌گیران به فرماندهی پیامبر
	کافران	شخص‌محورها

الف. مؤمنان راستین

«وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فِإِذَنْ لَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۶۶). در برخی آیات، از آنان به عنوان کسانی که به دنبال آخرت بودند، یاد شده است. «وَمَنْكُمْ مَنْ يَرِيدُ الْآخِرَةَ...» (آل عمران: ۱۵۲) و اینکه از زمره شاکرانند: «مَنْ يَرِدُ تَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِيهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ» (آل عمران: ۱۴۵). بخشی از کسانی که در «حمرء‌الاسد» شرکت کردند از میان همین‌ها بودند. این نبرد بلافاصله پس از احد روی داد و رسول خدا ﷺ دستور فرمودند: به تعقیب دشمن بروید، و فقط کسانی که دیروز در جنگ شرکت کرده بودند در آن نبرد نیز حضور یابند و زخمی‌ها بدون ادامه مداوا با پیامبر حرکت کردند (واقدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۷۰). احتمالاً تا ثبات نیز بخشی از فراریان بودند. اینان خدا و رسول را پس از

۱۱). این سوره مکی است، اما به منافقان اشاره دارد. از این رو، برخی بر آنند که گرچه سوره محل بحث در مکه نازل شده، اما منافقان و بیماردلان در مدینه پیدا شدند. ایشان آیه «وَلْيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» را یک پیش‌گویی غیبی می‌دانند و اضافه کرده‌اند: رسول خدا ﷺ و مسلمانان پیش از هجرت آن‌قدر نیرومند نبودند، و امرشان نافذ و دستشان باز نبود که مردم بخواهند به خاطر هیبت منافقان، حساب ببرند، و آنان بخواهند کفر باطنی خود را پنهان کنند، و یا به امید خیر مسلمانان دم از اسلام بزنند، بخلاف حالی که مسلمانان پس از هجرت در مدینه داشتند (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۵، ص ۱۴۲). اما در مقابل، برخی گفته‌اند: در آیه، گفت‌وگو از آزار و اذیت است، درحالی‌که در مدینه مسلمانان از کسی آزار و اذیت ندیدند، بعکس مکه (طباطبائی، بی تا، ج ۱۶، ص ۱۰۷). ایشان در ادامه، دیگر استدلال‌های مطرح‌شده از سوی گروه اول را رد می‌کنند.

انکار وجود منافقان با این استدلال که در مکه منافعی در مسلمانی نبود تا کسی در ظاهر به مسلمانی تظاهر کند، اشتباه است. به نظر می‌رسد مدعی، منافع را منحصر در منفعت مادی زود هنگام دانسته، ولی چنین نیست. با مراجعه به تاریخ گروه‌های سیاسی یا فرق عرفانی، که امروز در جهان فعالیت دارند، افرادی را می‌توان یافت که اهداف آن گروه‌ها را باور ندارند، ولی به آن تظاهر می‌کنند. علت آن گاهی ارضای حس خودکم‌بینی است. اگر فردی در یک جامعه از جایگاهی که خود را شایسته آن می‌بیند برخوردار نباشد و از راه‌های معمول امکان ترقی برایش وجود نداشته باشد از راه‌های دیگر اقدام می‌کند. در مکه، که نظام قبیله‌ای حاکم بود و جز با وابستگی به آنها مقام و جایگاه نصیب کسی نمی‌شد، تنها راه شناخته شدن، پیوستن به رقیب بود، هرچند تحمل صدمات یا عدم موفقیت را به دنبال داشته باشد. علاوه بر اینکه عوامل نفوذ، خود نوعی نفاق دارند که خطرناک‌ترین نوع آن است. اینان با تظاهر، خود را خودی نشان می‌دهند و در بزنگاه‌ها به طرفداری از منافع مشرکان اقدام می‌کنند. آیا در اقدامات برخی از مسلمانان چنین رفتاری مشاهده نشده است؟ این موضوع نیازمند بررسی است.

نتیجه آنکه در بدر، چهار گروه عمده در سپاه مسلمانان قابل شناسایی بودند: مؤمنان که خود دو گروه بودند: مشرکان و منافقان، اعم از معمولی و حرفه‌ای.

بر اساس نظریه پذیرفته‌شده در متن، از این بخش می‌توان به گروه‌های موجود در مکه پیش از هجرت نیز پی برد: مشرکان، مؤمنان، منافقان و «الذین فی قلوبهم مرض». تفاوت روی داده در این مقطع، تفصیل طبقه مؤمنان نسبت به مکه است. به عبارت دیگر، با گذشت زمان، طبقه مؤمنان خود به

می‌گفتند: اگر از ما اطاعت کرده بودید، کشته نمی‌شدید. پس نه تنها با مسلمانان همراهی نکردند، بلکه مسلمانان را به سبب پیروی از رسول خدا ﷺ نیز سرزنش کردند.

ج. فراریان

«إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (آل عمران: ۱۵۳).

قرآن از دو گروه از فراریان سخن گفته است که هر دو از مؤمنان بودند، نه از منافقان (طباطبائی، بی تا، ج ۴، ص ۴۶)، گرچه بعید است هر دوی آنها را از مؤمنان بدانیم؛ زیرا گروه اول با عبارت «لقد عفا عنکم والله ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۵۲)، جزو مؤمنان شمرده شده‌اند؛ اما به کدام دلالت قرآنی دسته دوم مؤمن باشند؟ مگر اینکه گفته شود: مسلمانانی هستند که هنوز ایمان در دل آنها وارد نشده است، یا در زمره جامعه ایمانی هستند، نه مؤمنان، اگرچه برخی آنها را از منافقان دانسته‌اند (ابن هشام، بی تا، ج ۳، ص ۷۹). اما این دو گروه عبارت بودند از: ۱. گروهی که پس از فرار توبه کرده، بازگشتند. (واقعی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۵۴ و ۲۵۹). ۲. گروهی دیگر که بازنگشتند یا بموقع بازنگشتند. (واقعی از دو تن از فراریان که پیامبر آنها را فراخواندند، ولی بازنگشتند گزارش کرده، ولی از ذکر اسامی ایشان خودداری نموده است (واقعی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۳۷). طبری اسامی کسانی را آورده است که تا سه روز بازنگشتند. در میان اسامی، اصحاب مشهور هم به چشم می‌خورند؛ از جمله: عثمان بن عفان و عقبه بن عثمان و سعد بن عثمان که این دو از انصار بودند (طبری، بی تا، ج ۲، ص ۵۲۲).

معیار قرآن برای تقسیم فراریان، بر اساس عقیده و عملکرد، همراه با گزارشی از مسلط شدن خواب بر عده‌ای از آنها آغاز شده است. خدای تعالی پس از تبدیل کردن اندوه فراریان به اندوهی دیگر، امنیتی بر مؤمنان نازل کرد که به دنبالش خواب بر گروهی از آنها مسلط شد، و البته نه بر همه آنها: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يَبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيَمْحُصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (آل عمران: ۱۵۴). این خواب بر کسانی مسلط شد که به سوی رسول خدا ﷺ بازگشتند و از فرار خود اظهار پشیمانی کردند؛ همانانی که غمی مبارک به جای غم و اندوه دنیایی ارزانی‌شان شد تا دل‌هایشان به اندوه ناخوشایند

جراحت برداشتن در میدان جنگ، اجابت کردند: «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ» (آل عمران: ۱۷۲). کتاب‌های تاریخی اسامی کسانی را که با پیامبر پایداری کردند و کسانی که تا سرحد مرگ بر سر پیمان با ایشان بودند، ذکر کرده‌اند. (واقعی در این باره می‌نویسد: آن حضرت همراه با گروهی از یاران خود، که چهارده تن بودند، شکیبایی و پایداری کردند. آن گروه هفت تن از مهاجران و هفت تن از انصار بودند. از مهاجران: علی بن ابی طالب ﷺ، ابوبکر، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عبیدالله، ابوعبیده بن جراح، و زبیر بن عوام. از انصار: حباب بن مندر، ابودجانه، عاصم بن ثابت، حارث بن صمه، سهل بن حنیف، اسید بن حضیر، و سعد بن معاذ. برخی سعد بن عباد و محمد بن مسلمه را به جای سعد بن معاذ و اسید بن حضیر نوشته‌اند. در آن روز، هشت تن تا سرحد مرگ بر سر بیعت با پیامبر ماندند. سه تن از مهاجران و پنج تن از انصار، حضرت علی ﷺ، طلحه و زبیر از مهاجران، ابودجانه، حارث بن صمه، حباب بن مندر، عاصم بن ثابت و سهل بن حنیف از انصار، که هیچ‌یک از ایشان کشته نشدند (واقعی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۴۰؛ طبری به شکلی دیگر اسامی را ذکر کرده است، بی تا، ج ۲، ص ۵۱۶).

ب. منافقان

کسانی که به بهانه نبود امکان درگیری با کفر، از همراهی با سپاه مسلمانان خودداری کردند: «وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ» (آل عمران: ۱۶۷). از آیات چنین برمی‌آید که عده‌ای از مسلمانان، منافقان را دعوت کردند که در راه خدا پیکار کند و شاید چون با استنکاف آنان مواجه شدند و فهمیدند که آنان تمایلی برای جنگ در راه خدا ندارند، آنان را به دفاع در مقابل متجاوزان فراخواندند؛ اما همچنان هیچ‌گونه همراهی از سوی منافقان مشاهده نکردند. برخی مورخان گفته‌اند: سخن منافقان آن بود که گمان ندارند جنگی رخ دهد. (عبدالله بن ابی، سرکرده منافقان، با ادعای اینکه گمان نداریم کار به جنگ بینجامد از نزدیکی احد بازگشت (ابن هشام، بی تا، ج ۳، ص ۲۷). از گفته‌ی وی به ابن عمرو بن حزام، که می‌گفت: «همه عاقلان و خردمندان هم بازگشته‌اند» (واقعی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۱۹)، شاید بتوان استظهار کرد که عده‌ای پیش از وی بازگشته بودند؛ مگر اینکه گفته شود: مقصودش خود وی و همراهان اوست؛ یعنی ما خردمندیم که بازگشتیم؛ تو هم بازگرد. اما قرآن به ما گزارش می‌کند که آنان این سخن را در حالی بر زبان جاری می‌کردند که اعتقادی به آن نداشتند. منافقان به شرکت نکردن در جنگ اکتفا نکردند، بلکه پس از بازگشت مسلمانان، به آنان

آلوده نماند. «فرار از جنگ» از جمله گناهان کبیره بوده و از ساحت الهی دور است که مرتکب گناه را در حال ارتکاب و پیش از توبه ببخشد و عفو و رحمت خود را نصیبش گرداند. این برداشت از عبارت: «وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۵۲) به دست می‌آید که فضل خود را خاص مؤمنان کرد و نه شامل همه فراریان.

اما گروه دوم از فراریان به فکر دنیا و حیات مادی خود بودند و دین‌داری آنان به این گمان بود که دین همواره غالب است و هیچ‌گاه مغلوب نمی‌شود. افکار آنان آلوده به رسوبات فرهنگ جاهلی بود و هنوز ذهنیت خود درباره خداوند را از اندیشه‌های جاهلی پیراسته نکرده بودند (برای آشنایی با اندیشه‌های جاهلی مسلمانان، ر.ک: طباطبائی، بی‌تا، ج ۴، ص ۴۷). قرآن گزارش می‌دهد که این اندیشه در محافل خصوصی آنان مخفی نگه داشته می‌شد و نزد پیامبر اظهار نمی‌شد: «يَخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَأ يَبْدُؤْنَ لَكَ» (آل عمران: ۱۵۴). بدین‌روی، قرآن پاسخ به آنان را خود عهده‌دار شد. احتمالاً گروه دوم سست‌عقیده‌ها و منافقان حرفه‌ای بودند که گروهی از مسلمانان را شامل می‌شدند:

۱. عده‌ای که پیش از احد فقط شعار جهاد و شهادت می‌دادند و در عرصه عمل فرار کردند: «وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (آل عمران: ۱۴۳).
۲. خرده‌گیران به فرماندهی پیامبر که بعید نیست جزو گروه دوم باشند. از لحن آیات (۱۵۸ آل عمران به بعد) چنین برمی‌آید که عده‌ای به روش پیامبر در جنگ خرده می‌گرفتند که او رؤوف است و از قاطعیت لازم برخوردار نیست. اگر مشورت نمی‌کرد یا به مشورت عده‌ای عمل نمی‌کرد چنین نمی‌شد! او با این اعمال خود مرتکب خیانت شده است (طباطبائی، بی‌تا، ج ۴، ص ۵۶). از این‌رو، این آیات در دفاع از ایشان نازل شده است: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ... وَ مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَلَّ مَنْ يَعْلَلُ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ» (آل عمران: ۱۵۹-۱۶۱). به نظر می‌رسد اینان نیز در زمره گروهی بودند که در غزوه بدر با عبارت «فی قلوبهم مرض» از آنها یاد شد. اعمال اینان و اعتقاداتشان به افراد سست ایمان شبیه نبود و بیشتر به اشخاصی همانند بودند که به نبوت اعتقادی نداشتند.

۳. عده‌ای که شخص‌محور بودند و با مرگ پیامبر دست از دین می‌شستند؛ هم‌شان خودشان بود و به دنبال دنیا بودند و خطاب این آیه محسوب می‌شوند: «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ

قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران: ۱۴۴). ابن‌کثیر گزارشی از فراریان آورده است (ابن‌کثیر، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۶-۵۵).

گفته شد که برای دسته‌بندی مردم، قرآن از معیارهای متفاوتی استفاده کرده است. در مقطع تاریخی احد، علاوه بر معیار ایمان و عمل (فرار یا ثبات قدم در جنگ)، با معیار دیگری هم مردم را تقسیم کرده و آن معیار «انگیزه» است:

الف. کسانی که به دنبال جلب رضایت خدا بودند.

ب. کسانی که با انگیزه‌های دنیوی، در نبرد شرکت کردند و خشم و غضب الهی را به جان خریدند. قرآن درباره این دو دسته می‌فرماید: «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أُرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يَرِيْدُ الدُّنْيَا ...» (آل عمران: ۱۵۲). شاید بتوان جان‌فشانی افرادی مانند *قرمان* را، که با انگیزه‌های غیر الهی در نبرد شرکت کرد و کشته شد، ولی پیامبر او را به دوزخ بشارت داد، از مصادیق این دسته شمرد (واقعی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۲۳؛ ابن‌هشام، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۷).

دیدگاه دیگر درباره گونه‌شناسی مسلمانان در احد

برخی از نویسندگان، مسلمانان حاضر در غزوه احد را در چهار گروه ذیل جای داده‌اند:

الف. شاکران یا شهدای اعمال؛

ب. مقتولان فی سبیل‌الله؛

ج. مؤمنان تائب؛

د. مسلمانان غیر تائب یا منافقان حرفه‌ای (نیری بروجردی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۹۷).

ملاحظه می‌شود که این تقسیم‌بندی با آنچه از آیات قرآنی تاکنون گفته شد، تطبیق دارد. فقط یک نکته در این تقسیم‌بندی وجود دارد و آن وجود گروه دوم در این تقسیم‌بندی است. به نظر می‌رسد این گروه لزوماً گروهی جدا از گروه اول یا سوم نیستند.

گونه‌شناسی مردم مقارن غزوه تبوک

قرآن در سوره توبه، به غزوه تبوک اشاره کرده است. آیاتی از این سوره (۴۲-۴۶ و ۶۶ و ۹۶-۱۰۶) به گروه‌بندی‌های موجود در تبوک اشاره دارد که در ادامه، به تفصیل ذکر می‌شود. اعتقادات و اعمال و

رفتار در اینجا نیز به عنوان معیار تقسیم‌بندی مردم لحاظ شده است. در مجموع، ملاحظه خواهد شد که از منظر قرآن گروه‌های ذیل در این مقطع تاریخی حضور داشتند:

جدول ۳. گروه‌های حاضر در غزوه تبوک

غزوه تبوک	مؤمنان	بخشی از اعراب بادیه‌نشین
		بخشی از مهاجران و انصار (پیشروان نخستین)
منافقان		دنبالروهای دسته دوم
		بخشی دیگر از اعراب بادیه‌نشین
کفار		شماری از اهل مدینه
		بخشی دیگری از اعراب بادیه‌نشین
		غیر اعراب بادیه‌نشین
		امیدواران به رحمت الهی (گناه‌کاران تواب)
		مسلمانان غیر مؤمن (مستضعفان)

گروه‌بندی و گونه‌شناسی مقطع تبوک از معرفی «اعراب» آغاز شده است، ولی شامل گروه‌های موجود در مدینه هم می‌شود. مفرد «اعراب» «بدوی» گفته می‌شود، در مقابل «حضری». نام دیگر آنها «وبری» است، برابر «مدری» که به شهرنشینان اطلاق می‌شود. به چادرنشینان غیرمستقر در مکان ثابت، که از مو و کرک احشامشان سرپناه و تن‌پوش می‌سازند و به دنبال آب و چراگاه، از نقطه‌ای به نقطه دیگر در حرکت‌اند، «اعرابی» گفته می‌شود؛ همان‌گونه که به شهرنشینان مستقر در مکانی برآمده از خشت خام یا پخته «عربی» می‌گویند (ابن منظور، ۱۹۷۹، حرف «ع»؛ حاج حسن، ۱۴۰۵ق، ص ۲۷).

۱. اعراب کافر و منافق

بادیه‌نشینانی که از تمدن شهری دورند و خصلت قالبی آنان این است که کفر و نفاقشان بیش از طبقات دیگر است. درک نکردن حدود الهی از ویژگی‌های این گروه است: «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (توبه: ۹۷). شاید این از این‌روست که بیابان‌نشینی الزامات رفتاری و اخلاقی خاصی دارد و فرد کمتر به داشتن نظم و انضباط اهمیت می‌دهد و در نتیجه، به حدود الهی، که قوانین منضبطی است، نیز کمتر تن می‌دهد.

از ویژگی‌های این گروه آن است که انفاق خود را غرامت می‌شمارند. از منظر قرآن، انفاق در راه خدا از مشخصه‌های مؤمن است و هر نوع کوتاهی در آن لغزش به‌شمار می‌رود. «انفاق در راه خدا» معیاری برای سنجش منافقان ذکر شده و در اینجا، برای بازشناسی اعراب مؤمن از غیرمؤمن معرفی شده است. احتمالاً مقصود همان زکات مالی است که می‌پرداختند و گمان داشتند باجی است که به حکومت می‌دهند. از این‌رو، پس از وفات پیامبر علتی برای پرداخت آن ندیدند. اینان نظر مطلوبی به

جامعه ایمانی نداشتند و منتظر آسیب آن جامعه بودند: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (توبه: ۹۸). منابع تاریخی از وجود قبایلی پس از پیامبر گزارش می‌دهد که حاضر به خواندن نماز بودند، ولی خواستار معافیت از زکات بودند (طبری، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۵۸). آنچه در این گروه‌بندی مهم است اینکه خصلت مذکور ویژگی غالبی بادیه‌نشینانی است که در هر جا وصف تحقق یابد غالباً حکم به دنبال آن خواهد آمد.

۲. اعراب مؤمن

کسانی که برخلاف خصلت غالبی، از کفر و نفاق دور شده، به خدا ایمان آوردند و برخلاف گروه قبل، در راه خدا انفاق کردند تا به او نزدیک شدند. پیامد عمل آنان نیز نزدیکی به خدا و ورود در رحمت اوست «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (توبه: ۹۹). وجود این گروه نشان می‌دهد که ویژگی یادشده برای اعراب خصلت ذاتی نیست و قابلیت تغییر دارد، اما نه با خروج از بادیه‌نشینانی و تغییر صورت ظاهری زندگی، بلکه با تغییر الگو در باورها و رفتارها. به عبارت دیگر، با تغییر فرهنگ، نه لزوماً تغییر مظاهر تمدن. آنچه مهم است این نوع تغییر است.

۳. پیشروان نخستین

از میان مهاجران و انصار «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأَوْلَى وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه: ۱۰۰) - نه تمامی آنها - عده‌ای پیشروان تحقیق بودند. این عده به «ایمان» و «عمل» متصف بودند و از این‌رو، خداوند از ایشان رضایت داشت و آنها نیز از خداوند راضی بودند. از آیه قرآن چنین استنباط می‌شود که هر کس عنوان «مهاجر» و «انصار» بر او صدق کند داخل در این گروه نیست، اعم از فاسق یا مؤمن و یا منافق، ظالم باشد یا عادل. حال چطور ممکن است خداوند از مهاجر یا انصار فاسق اعلام رضایت کند، درحالی‌که در چند آیه قبل از چنین اشخاصی اظهار نارضایتی نموده است؟ مانند: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (توبه: ۸۰)؛ «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (توبه: ۹۶). منابع تاریخی گزارش‌هایی از این دسته نقل کرده‌اند. برخی از ایشان به سبب نداشتن مرکب، گریبان نزد پیامبر می‌آمدند و تقاضا می‌کردند آنها را به گونه‌ای به میدان نبرد اعزام کند (واقعی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۹۹۲؛ طبری، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۲). واقعی کسانی را که به هر

دو قبله نماز گذارده‌اند مصداق این آیه می‌داند (واقدی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۰۲۵) که با عنایت به آنچه ذکر شد، قابل تأمل است.

۴. دنباله‌روهای گروه سوم

به مقتضای «والذین اتبعوهم باحسان» برخی افراد با پیروی نیک، آنها را دنبال می‌کنند؛ یعنی پیروی‌شان بحق است؛ چون حق با آنهاست، نه اینکه ایشان را در کارهای نیک پیروی می‌کنند (طباطبائی، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۷۳). اینها نیز مانند گروه قبل هستند.

۵. منافقان

گروهی اعم از منافقان اطراف مدینه «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَأَتَعْلَمَهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ» (توبه: ۱۰۱) و منافقان داخل مدینه، که به نفاق عادت کرده بودند و پیامبر آنان را شناسایی نکرد، ولی خدا آنان را می‌شناسد، پیامد عمل آنان دوبار عذاب است: یکی در دنیا و دیگری در آخرت (وجوه گوناگونی برای دوبار عذاب بیان شده است که از آن میان، وجه مزبور مناسب‌تر با آیات پیشین است). منابع تاریخی از تحرکات اینان در این مقطع تاریخی، گزارش‌هایی ارائه کرده‌اند (واقدی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۹۹۵، ۱۰۰۰، ۱۰۴۵؛ طبری، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۳ و ۱۰۸).

درباره نفاق در این دوره نکته‌ای که وجود دارد این است که خداوند خبر داده که برخی از منافقان برای رسول خدا ﷺ ناشناخته‌اند. بنابراین، با ملاحظه اینکه قبلاً فرموده بود «و اگر بخواهیم قطعاً آنان را به تو می‌نمایانیم؛ در نتیجه، ایشان را به سیمای [حقیقی] شان می‌شناسی و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی برد و خداست که کارهای شما را می‌داند» «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ» (محمد: ۳۰) معلوم می‌شود: از مقطع زمانی نزول این آیه تا مقطع زمانی تبوک معرفی صورت نگرفته یا کاملاً تحقق نیافته است. از این‌رو، گزارش ابن‌هشام و طبری، که مردم همه آنها را می‌شناختند، با گزارش قرآنی در تعارض است (ابن‌هشام، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۶۲؛ طبری، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۵).

طبق این گزارش، منافقان دو گروه بودند: یکی در میان اعراب بادیه‌نشین و دیگری در مدینه. شاید مقصود از دو طایفه از نفاق، که در آیه می‌فرماید: «عذر نیاورید! شما پس از ایمانتان کافر شده‌اید. اگر از گروهی از شما درگذریم، گروهی [دیگر] را عذاب خواهیم کرد؛ زیرا آنان تبهکار بودند» «لَأَتَعَذِّبُوا قَدَّ

كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ يُغْفَرُ عَنْ طَائِفَةٍ بَأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ» (توبه: ۶۶). اشاره به همین دو طایفه باشد. هرچند احتمال بیشتر این است که مقصود منافقان عادی و گروه «فی قلوبهم مرض» باشد که دومی تهدید به عذاب شده است. منابع از عذر آوردن عده‌ای از اعراب نزد پیامبر سخن گفته‌اند؛ عذری که پذیرفته نشد (طبری، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۰۳).

پیش‌تر دو گروه از اعراب معرفی شدند: کافران و مؤمنان. در ادامه، گروهی دیگر از آنان معرفی شده‌اند؛ یعنی منافقان. بدین‌روی، اعراب بادیه‌نشین، خود مجموعاً سه گروه بودند.

۶. اهل اعتراف به گناهان خود

گروه ششم گروهی هستند که به گناه خود اعتراف دارند. اینان اعمالشان آمیخته‌ای از نیک و بد است. امید است که از بخشش الهی بهره‌مند شوند. «وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (توبه: ۱۰۲). به نظر می‌رسد ادامه آیه مربوط به همین دسته از مسلمانان است و به پیامبر دستور داده اموالی از ایشان را به عنوان صدقه از ایشان بگیر و بدین‌سان، آنان را تطهیر کن و پاکیزه گردان و برایشان دعا کن، پیامد دعای تو آرامش ایشان است، که خدا شنوای این دعا و داناست. مؤید این ادعا ادامه آیه است که از قبول توبه خبر می‌دهد: «الَّذِينَ يَخْلَفُوا بِرَأْسِهِمْ يَرْجُونَ أَنِ اللَّهُ يَرْجُوا بَدَلَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُكْفَرُونَ» (توبه: ۱۰۴). در منابع آمده است که آیه دربارهٔ بولبابه نازل شده و مربوط به تخلف وی و دو تن دیگر در تبوک است (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۷۲). به عبارت دیگر، امثال آنها از مصادیق آیه هستند.

۷. «مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ»

گروهی که وضعیت روشنی نداشتند که بتوان عذاب الهی یا مغفرت الهی را برایشان پیش‌بینی کرد. اینان میان نیکوکاران و بدکاران قرار دارند. وضعیت آنان بر مستضعفان تطبیق دارد. در آیه قرآنی نیز بر عکس گروه قبل، که امید به پذیرش توبه برایشان ذکر شده بود، برای آنان وضعیتی مردد، که به نظر خداوند بستگی دارد، پیش‌بینی شده است. «وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (توبه: ۱۰۶). روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام شاید تا حدی به شناسایی این گروه کمک کند؛ کسانی که ایمان به قلب آنان وارد نشد، ولی منکر هم نبودند تا کافر محسوب شوند. از جمله: «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ قَالَ: قَوْمٌ كَانُوا مُشْرِكِينَ فَفَعَّلُوا مِثْلَ حَمْزَةَ وَ جَعْفَرَ وَ أَشْبَاهَهُمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُمْ دَخَلُوا فِي الْإِسْلَامِ فَوَحَّدُوا اللَّهَ وَ تَرَكُوا الشِّرْكَ وَ لَمْ

يَعْرِفُوا الْإِيمَانَ بَقُلُوبِهِمْ فَيَكُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَجِبَ لَهُمْ الْجَنَّةُ وَلَمْ يَكُونُوا عَلَىٰ جُحُودِهِمْ فَيَكْفُرُوا فَتَجِبَ لَهُمُ النَّارُ فَهُمْ عَلَىٰ تِلْكَ الْحَالِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۰۷).

با عنایت به آنچه گفته شد، تفاوت و کاستی گونه‌شناسی طبری درباره‌ی اواخر عمر نبی اکرم ﷺ فهمیده می‌شود. وی آورده است: روزی که پیامبر خدا ﷺ به دیدار معبود شتافتند، مردم بر چهار مرتبت بودند: ۱. مؤمن مهاجر؛ ۲. انصار؛ ۳. اعرابی مؤمنی که هجرت نکرده بودند؛ ۴. تابعان از راه احسان (رضوان، ۱۴۰۴ق، ص ۶۹ به نقل از: طبری، بی تا، ج ۶، ص ۳۹).

نکاتی درباره‌ی گونه‌های مردم در این دوره از عصر پیامبر ﷺ

۱. در گونه‌شناسی مردم زمان پیامبر، مؤمنان در شمار کسانی که برای معافیت از مجاهدۀ مالی و جانی به سراغ پیامبر می‌روند، مشاهده نمی‌شوند. این معیار خوبی برای ارزیابی برخی از صحابه است که در جنگ‌های پیش از تبوک، به بهانه‌های گوناگون، از جمله بیماری همسر به پیامبر مراجعه می‌کردند تا از حضور در نبرد معاف شوند. آنان پرهیزگاران هستند که خداوند آنان را می‌شناسد: «يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ» (توبه: ۴۴)، هرچند برای دیگران ناآشنا باشند.

۲. کسانی که برای معافیت از جهاد مالی و جانی، برای گرفتن مجوز معافیت از جنگ، به پیامبر مراجعه می‌کردند در شمار بی‌ایمانان به خدا و رسول او جای دارند: «إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ» (توبه: ۴۵).

۳. منافقان حالتی روحی آکنده از عدم باور یا تردید نسبت به حقانیت رسول خدا ﷺ یا وجود خداوند داشتند. از این رو، در عملکرد خود با احتیاط رفتار می‌کردند. از سوی دیگر، چون ایمان نداشتند به نبرد نمی‌رفتند - جز وقتی سود فوری دنیوی برایشان داشت: «لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيْبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ...» (توبه: ۴۲). نیز برای حفظ جایگاه اجتماعی در جامعه‌ی ایمانی و عدم افشای درون منافقانه، به دنبال اخذ مجوز از فرماندهی نیز بودند: «لِمَ أَذْنُتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَا لِكُلِّ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ» (توبه: ۴۳). این آیه به همین نکته اشاره دارد که ندادن مجوز موجب افشای منافقان می‌شود و آنها با اخذ مجوز، به دنبال مشروعیت قعود خود هستند.

دیگر خصلت‌های منافقان، که در سورۀ توبه و در جریان تبوک رخ نشان داده، به تفصیل در منابع دیگر آمده است. رفتارهای اقتصادی آنان یا رفتارهای ناشی از اعتقاداتشان از این جمله است (دانش‌کیا، ۱۳۹۳، ص ۳۲۴ و ۳۲۹).

در پایان، این توضیح لازم است که گونه‌شناسی مذکور در سه مقطع انجام گرفت. طبیعی است که پیش از مقاطع تاریخی یا بعد از آن و حتی میانه‌ی آنها گونه‌هایی دیگر نیز وجود داشتند. برای مثال، در جنگ احزاب، قرآن از وجود گروهی با عنوان «مرجفون» یا «شایعه‌سازان و عوامل جنگ روانی» در مدینه نام می‌برد: «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا» (احزاب: ۶۰).

نتیجه‌گیری

قرآن مردم زمانه را گاهی با معیار فکر و اعتقادات (ایمان با مراتب گوناگون خود، کفر، نفاق) و گاهی عملکرد (هجرت، جهاد، پرداخت زکات) و گاهی انگیزه‌ها (الهی و دنیوی) تقسیم کرده است. در بدر، مردم به چهار دسته کلی تقسیم شدند و هر یک از این گروه‌ها به زیرگروه‌هایی تقسیم شدند، جز گروه آخر؛ یعنی کفار. این چهار دسته و زیرمجموعه آنان عبارتند از: مؤمنان واقعی (مهاجرانی که با جان و مال در راه خدا مجاهدت کردند)؛ کسانی که به گروه اول پناه دادند و آنان را یاری کردند (انصار)؛ کسانی که بعداً ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در کنار گروه اول و دوم به مجاهدت پرداختند؛ مؤمنان غیرواقعی (کسانی که ایمان آوردند، ولی مهاجرت نکردند، مؤمنان ستمکار؛ منافقان (منافقان معمولی، حرفه‌ای، و «الذین فی قلوبهم مرض» و کافران).

در مقطع احد، مردم در سه طبقه کلی جای داده شدند و هر طبقه به زیرگروه‌هایی تقسیم شدند: مؤمنان راستین (شاکران و فراریان تواب)؛ منافقان (فراریان غیر تواب، خرده‌گیران به فرماندهی پیامبر، شخص محورها)؛ و کافران که بدون زیرمجموعه معرفی شدند. در این مقطع، از منافقان به تفصیل بیشتری سخن گفته شد. فراریان نیز در دو گروه مجزا قرار گرفتند و به صرف فراری بودن، ذیل یک گروه واحد قرار نگرفتند. از این رو، می‌توان فهمید صرف فرار از صحنه جنگ معیار قرار گرفتن ذیل یک گروه نیست، بلکه اقدامات بعدی اشخاص تعیین‌کننده است.

در مقطع تبوک، مردم در پنج گروه کلی دسته‌بندی شدند: گروه مؤمنان (بخشی از اعراب بادیه‌نشین، بخشی از مهاجران و انصار شامل پیشروان نخستین و دنباله‌روهای دسته دوم)؛ منافقان (بخشی دیگر از اعراب بادیه‌نشین و شماری از اهل مدینه)؛ کفار (بخشی دیگری از اعراب بادیه‌نشین و غیر اعراب بادیه‌نشین)؛ امیدواران به رحمت الهی؛ و مسلمانان غیرمؤمن. برخلاف تصور غالب، اعراب بادیه‌نشین همواره جزو کفار نیستند و بادیه‌نشینی ملازمه‌ای با کفر ندارد. مهاجرت یا از انصار بودن نیز کسی را در زمره مؤمنان قرار نمی‌دهد.

نکته دیگر اینکه بخشی از مردم مدینه در میان منافقان جای گرفتند. این تقسیم قرآنی نظریه «عدالت صحابه» را به چالش می‌کشد.

از مقایسه طبقه‌بندی قرآنی در این سه مقطع، می‌توان فهمید: جامعه ایمانی، تقریباً با گذشت زمان و افزایش پیروان، از تنوع گروه‌ها برخوردار شد، که خود نکته‌ای آموزنده و در ضمن، هشدار برای جوامع ایمانی در هر عصری است. نیز ملاحظه شد که معیارهای طبقه‌بندی قرآن برای طبقه‌بندی می‌تواند در ارزیابی صحابه عصر رسول خدا ﷺ به شکل مصداقی نیز کاربرد داشته باشد.

منابع

ابن منظور، محمدبن مكرم، ۱۹۷۹م، *لسان العرب*، قاهره، دارالمعارف.

ابن کثیر، ۱۳۹۶ق، *السيرة النبوية*، تحقیق مصطفی عبدالواحد، بیروت، دارالمعرفة.

ابن هشام، عبدالملک بن هشام، بی تا، *سيرة النبوية*، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأیاری و عبدالحفیظ شلیبی، بیروت، دار المعرفة.

احدی نیشابوری، ابو الحسن علی بن احمد، ۱۴۱۱ق، *اسباب النزول*، بیروت، دارالکتب العلمیه.

آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه.

جوای آملی، عبدالله، ۱۳۷۷، *تسئیم*، قم، اسراء.

حاج حسن، حسین، ۱۴۰۵ق، *حضاره العرب فی عصر الجاهلیه*، بیروت، المؤسسة الجامعیه للدراسات و النشر و التوزیع.

دانش کیا، محمدحسین، ۱۳۹۳، *نگاهی دیگر به تاریخ در قرآن*، قم، معارف.

رضوان، السید، ۱۴۰۴ق، *الامة و الجماعة و السلطه*، بیروت، الدار اقرأ.

سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۰۴ق، *الدرالمشور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

طباطبائی، سید محمدحسین، بی تا، *المیزان*، ترجمه سیده محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

طبرسی، محمدبن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.

طبری، محمدبن جریر، بی تا، *تاریخ الامم و الملوک المشهور بالتاریخ طبری*، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث.

طوسی، محمدبن حسن، بی تا، *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

عاملی، سیدجعفر مرتضی، ۱۴۲۶ق، *الصحيح من سيرة النبي الأعظم*، قم، دارالحديث.

قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر قمی*، قم، دارالکتاب.

کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۶۲، *الکافی*، چ دوم، تهران، اسلامیه.

نیری بروجردی، عبدالکریم، بی تا، *اسلام‌شناسی تاریخی*، بی جا، بی تا.

نیشابوری، مسلم بن حجاج، بی تا، *صحیح مسلم*، بیروت، دارالفکر.

واحدی نیشابوری، ابوالحسن علی بن احمد، ۱۴۱۱ق، *اسباب النزول*، بیروت، دارالکتب العلمیه.

واقدی، محمدبن عمر، ۱۳۷۶، *المغازی*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.